

فرهنگیستان

چه کسانی جدا شدند؟

تقریبا در بخش فیلم آقای مخملباف و همه واحد ادبیات مرحوم سیدحسن حسینی، مرحوم قیصر امین‌پور و عموزاده خلیلی. بعد از مدتی عده‌ای از آنها سرورش نوجوان را ایجاد کردند. مرحوم امین‌پور و عموزاده خلیلی و سیدحسن حسینی که باسوادترین ادبیات بود به حلقه کیان رفتند که مجله کیان ایجاد شد.

در جمع مخملباف بودند که جدا شدند یا اتفاق دیگری هم افتاد؟ چون گفتید آقای فردی هم جدا شدند.

آقای فردی از بنیانگذاران حوزه بود. جزه اولین مسئولان حوزه هنری بود، اگر از خانم طاهره صفرازاده بگذریم که اولین فکر برای ایشان بوده است. مدت کوتاهی بودند که حوزه هنر و اندیشه اسلامی بود، بعد خانم صفرازاده به انتشارات سمت می‌رود. بعد گروهی می‌شوند، آقای رخ صفت شورایی بودند و حوزه را اداره می‌کردند اما در سال ۶۱ حوزه زیر نظر سازمان تبلیغات می‌رود و عده‌ای آن زمان از حوزه می‌روند.

پس از آغاز از دل سازمان تبلیغات بیرون نیامده است؟

نه، سازمان تبلیغات ناپدیری حوزه هنری است و سنش از فرزندش یعنی حوزه کمتر است. حوزه هنری در آستانه انقلاب اسلامی متولد می‌شود. مدتی زمانی که آنها می‌روند تا آقای زم را به سازمان تبلیغات معرفی کنند، مدتی طول کشید. در این زمان آقای فردی سرپرست حوزه بوده تا زمانی که آقای زم معرفی می‌شود. مخملباف شرایط را برای آقای فردی سخت می‌کند. او هم قهر می‌کند و به کیهان می‌رود تا اینکه به خواشش من به حوزه هنری آمد. زمانی که مسئول بخش آفرینش‌های ادبی بودم به خواشش من و مجتبی رحماندوست به حوزه آمد و مسئول کارگاه قصه و رمان حوزه هنری شد. از بخش آفرینش‌های ادبی بیرون آمدم و می‌خواستیم سوره نوجوانان را با بچه‌های شورای مسجد راه‌اندازی کنیم. آقای سرشار وقتی دید این گروه کند هستند خودش آمد و گفت سردبیر می‌شوم و آقای مومنی هم مدیردا‌خلی باشد که بعضی‌ها ماندند. مثلا دو سالی آقای بایرامی مسئول داستان و خانم اصلان‌پور مسئول نقد سوره نوجوانان باقی ماندند. بعد از آن عذرخواهی کردیم و رفتیم. من نزد آقای سرهنگی به دفتر ادبیات مقاومت رفتم و شش ماهی هم به کانون پرورشی کمک کردم و دو کتاب نوشتم. یکی حکایت پایدار را جمع به شیخ فضل‌الله نوری است. روایت است. دومی هم اشغال که راجع به تاریخ اشغال ایران است.

این اتفاقات در زمان مدیریت آقای چینی فروشان است؟

بله.

دوشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۳

شماره ۴۱۳۶

WWW.FDN.IR

FARHIKHTEGANDAILY



از چه سال‌هایی حرف می‌زنیم؟

ورود من به کانون سال ۶۶ بود که روز زلزله قائنات بود. با آقای شاه‌آبادی و ناصر ضرابی که مشاور آقای چینی فروشان در مناطق محروم بود برای کمک به مناطق زلزله زده رفتم. برای کمک و کاری که حس کردیم مهم‌تر از بقیه کارهاست. بچه‌ها بودند که فراموش شده‌اند. ما سابقه معلمی داشتیم و یک مدرسه نیمه‌مخروبه را گرفتیم و آنجا شروع به برگزاری برنامه‌های سرگرم‌کننده برای بچه‌ها کردیم. خبر که به تهران رسید آقای چینی فروشان از مرییان کانون نیز درخواست کردند که به آنجا بیایند. تقریبا در همه مناطق زلزله‌زده کانون‌هایی ایجاد شده بود برای سرگرم کردن بچه‌ها، چون بچه‌ها بیشترین آسیب را می‌بینند اما خب همه توجه‌ها به بزرگ‌ترهاست. ما این را کشف کردیم و مبنایی شد برای حوادث غیرمتربیه. ما آنجا بودیم که انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۷۶ شروع شد. رقابت جدی بین ناطق نوری و خاتمی بود. در کانون یک تادو سال کمک کردم اما در حوزه هنری هم بودم و همزمان در دفتر ادبیات هنر مقاومت حوزه هنری نیز کار می‌کردم.

در حوزه هنری زمانی بوده که بخش نوجوان و شاید کودک جدی بوده باشد؟
جدی به صورتی که سازمانی وجود داشته باشد، نبود اما از این جهت که نویسندگان به‌ویژه و عموما افرادی که کار کودک کرده باشند، بودند و جدی‌ترین کتاب‌ها در حوزه کودک را منتشر می‌کردند. آقای سرشار و عموزاده خلیلی از افراد برجسته این دوره بودند که الان در خاطرم نیست.

کمی از آقای سرهنگی بگویید.

سال ۶۷ ما با هم به حوزه آمدیم، آنها استاد بودند و من هنرجو. شاگرد سرهنگی، بهبودی، آوینی و کمبری از اساتید بودند. ما زمانی به حوزه آمدیم که انشعاب از حوزه صورت گرفته بود و آقای زم به شدت به دنبال این بود که حوزه را درست و ترمیم کند، لذا درهای حوزه باز بود اما در قدیم درهای حوزه واقعا بسته بود. من و آقای شاه‌آبادی که در آموزش و پرورش بودیم و هر دو علاقه‌مند به نویسندگی، جوگیر شدیم که یک نشست و کنفرانس درباره ادبیات کودک و نوجوان راه بیندازیم ولی شاه‌آبادی این همت را در خود می‌دید و برای مشورت به حوزه هنری رفتم. در ابتدای ورودی، حوزه هنری یک کتابفروشی در حد دکه داشت. تماس گرفتیم، صحبت کردیم و محسن سلیمانی ما را پذیرفت و یک ربع وقت داشتیم. صحبت کردیم و گفت این کار سخت است و کار شما نیست و رای ما را برای اجراز.
د. این اتفاقات برای سال ۶۵ بود. بعدها که اتفاقاتی افتاد به‌ویژه بعد از تشکیل دولت رفسنجانی، آقای زم هم که نگاه الگوبرگی به هاشمی داشت، شروع به توسعه دادن حوزه هنری کرد و خلاصه ما با هم به حوزه آمدیم. جلساتی که آقای زم برگزار می‌کرد جلسات مدیران بود. آقای رهگذر نمی‌رفت و من را به جای خود می‌فرستاد. آقای سرهنگی از طرف دفتر فرهنگ و هنر ادبیات مقاومت می‌آمد، آقای آوینی هم از بخش تلویزیونی و مجله سوره بودند. با اینها دوست بودیم و واقعا مانند برادر بزرگ بودند و بعد هم به عالم مدیریت ورود کردیم.

از اینجا درهای حوزه باز شد؟

بله.

مصداقش چه بود؟ چه کسانی آمدند و رفتند؟

اولش افراد موجهی از این دست بودند. بعد کم‌کم نوبت غیرموحه‌ها شد و حتی کسانی که با انقلاب اسلامی مخالف بودند مثلا قاضی هروی و اینها که تفکرات مارکسیستی داشتند، آمدند و آسیب‌هایی را هم وارد کردند.

چه کسانی با چه هدفی آمدند؟

وقتی فضا باز شده بود و سبختگیری وجود نداشت، این افراد دعوت شدند و بعدها چه‌بسا پانهنده شدند و گذشته خوبی هم نداشتند. افراد مثبت هم آمدند و بعضی از افرادی که با ما ارتباط فکری نداشتند مثل مرحوم نادر ابراهیمی هم آمدند. نادر ابراهیمی برای خودش رجلی بود. آمد و به‌رحال مؤثر بود؛ هرچند بدنه حوزه به اینها خو نگرفتند.

دعوت شده بودند؟

بله.

و پروژه‌ای به آنها سپرده شده بود؟

بله. بعضی افراد هم از این فرصت استفاده کردند و آن روی دیگر خود را نشان دادند.

مرحوم ابراهیمی کارهایی مانند سه دیدار را داشت؟

بله، آقای ابراهیمی طرح‌های زیادی در حوزه داستان ایرانی داشت اما عجل مهلت نداد. کارهایی که من در زمان مسئولیت روی آنها تاکید داشتم، الان که طرح‌ها را می‌بینم جزء آرزوهایش بود اما خب زندگی همین است.

از تلخ‌ترین جدایی‌های حوزه کدام بود؟

ما قیصر امین‌پور را دوست داشتیم و فکر می‌کردیم به حوزه برمی‌گردد. در زمان مسئولیت من در مرکز آفرینش‌های ادبی سیدحسن حسینی به حوزه بازگشت. بانی این عمل خیر هم محمدرضا ترکی بود که مدیر رادیو فرهنگ بود و واسطه شد چند نفر بازگردند اما زمان کمی بود. ایشان کلاس‌های بیدل‌شناسی داشتند و مدام می‌گفتند من قیصر را برمی‌گردانم چون جایش اینجاست و باید کلاس‌های حافظ را شروع کند. آقای امین‌پور هم نیامد و عده‌ای خلاف واقع به اطلاع آقای امین‌پور مطالبی را رسانده بودند، آقای امین‌پور هم در نمایشگاه کتاب تهران من را دید که در حال بازدید از غرفه خانه شاعران بودیم. آقای امین‌پور خیلی تکیده شده بود. اخبار دروغی را به او رسانده بودند که نگاهش نسبت به حوزه بد شده بود اما به محض دیدار ما با روی خوش یا ما برخورد کرد و گفت خانواده سید از شما خیلی راضی هستند. منظورش سیدحسن حسینی بود و گفت ما باید با هم صحبت کنیم و باید همدیگر را ببینیم و حرف‌هایی دارد. به گمانم بیشتر راجع به کارهای سیدحسن حسینی بود. گفت چه زمانی بیایم پیش شما وگفتم شما زحمت نکشید ما می‌آییم. آقای پورمند گفت هماهنگی انجام می‌دهد که متاسفانه نشد. من اشتباه کردم که تاریخ ملاقات را مشخص نکردم تا اینکه خبر فوتش را شنیدم و خیلی ناراحت شدم. چون هم نگاهش عوض شده بود و حتما با حضورش اتفاقات خوبی رخ می‌داد و هم اینکه محبت او را چشیدم. واقعا با محبت بود.

حوزه هنری جایی است که این ظرفیت را دارد که شکاف‌ها را پر و هم‌افزایی ایجاد کند و از این محصول مردم بهره‌مند شوند. یکی از نمودهای بیرونی حوزه هنری انتشارات سوره مهر است. در دوره شما این نگاه در سوره مهر جاری بود؟ از چه کسانی دعوت کردید؟

دوره من ۱۸ سال است. من ۸ سال در مرکز آفرینش‌های ادبی و قائم‌مقام

دکتر رحماندوست بودم. آقای بنیانیان که رئیس آفرینش‌های ادبی بود بعد از رفتن آقای زم به من پیشنهاد داد مسئول آفرینش‌های ادبی حوزه هنری باشم. قبول نکردم. من دنبال مسئولیت نبودم. بعد از آن آقای رحماندوست قبول کرده بودند به این شرط پذیرفته بودند که قائم‌مقام‌شان من باشم. من هم قبول کردم و عملا من بودم. آذر ۱۳۸۰ آقای بنیانیان آمدند.

یعنی دوره آقای خاتمی، آقای رحماندوست معاون وزیر بودند؟

نه، دوره آقای خاتمی و احمدی‌نژاد دکتر رحماندوست مشاور رئیس‌جمهور است. این باز می‌گردد به وسعت شخصیت این آدم. به هر حال زمانی که رئیس حوزه هنری شدم به خاطر آن ۸ سال بود و اتفاقات خوبی رخ داد.

اتفاقات چه بود؟

مثلا آقای بنیانیان اهل تعریف کردن نبود و مثل ما به راحتی از کسی تعریف نمی‌کرد اما مجبور شد چندباری از من تعریف کند. ما واقعا یک تیم بودیم و محور آن تیم من بودم. خب فردی مثل رضا امیرخانی که با کسی کار نمی‌کرد هم بود اما مدیر من بودم و سایت لوح را که خیلی طرفدار داشت راه انداختیم. اول رضا امیرخانی را برای ترجمه می‌خواستیم اما به لوح رسیدیم. مسئولان من این افراد بودند مثلا محمدرضا ترکی، مسئول شعر بود که خودش مدیر رادیو فرهنگ بود و استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و شاع رو مترجم بود.

در زمانی که رادیو سیطره خوبی داشت؟

بله. مسئول داستان و کارگاه رمان امیرحسین فردی بود. مسئول کودک و نوجوان احمد دهقان بود، البته اول در بخش آموزش بود و محمدرضا بایرامی در بخش کودک و نوجوان. بعدها تغییراتی در کارها دادند. مرحوم حسین حداد مسئول بخش تحقیق بود. محسن سلیمانی مسئول ترجمه بود؛ کسی که جهان آن طرف را می‌شناخت و سال‌ها در دفتر سازمان ملل بود. لذا کلاس‌ها به این شکل و سطح بالا بود. بعد از آن با آقای بنیانیان شرط کردم و گفتم که ضعف ما انتشارات حوزه هنری است. من در انتخاب کسی که می‌خواهد مسئولیت این بخش را بپذیرد، نقش داشته باشم. پیشنهاد من قبول شد. جالب بود کسی را به انتخاب سید مهدی شجاعی می‌خواستند مدیر انتشارات حوزه هنری کنند، من جلوی حکمش را گرفتم و گفتم این فرد را می‌شناسم، کسی که قبلا معاون انتشارات مدرسه بوده و نمی‌تواند این مسئولیت را بپذیرد. انتشارات حوزه حتما جای بالارتی است. از آقای حمزه‌زاده خواهش کردم.

شما آقای حمزه‌زاده را از کجا می‌شناخید؟

آقای حمزه‌زاده در بخش سوره نوجوانان مسئول بخش داستان بود. بعدها به رشد رفت و مدتی هم در دفتر ادبیات هنر مقاومت بود. آقای حمزه‌زاده را به‌عنوان مشاور دعوت کردم. قبل از این آقای بنیانیان چند نفر را معرفی کرده بود که نیامدند و می‌گفتند اینجا نایود است. زمان آقای زم انتشارات حوزه هنری واقعا ورشکسته شده بود و هیچ‌کس قبول نمی‌کرد. به یاد دارم آقای قدیانی در میان این مذهبی‌ها نامی داشت و می‌گفت نمی‌خواهد شما انتشارات داشته باشید. آقای بنیانیان گفت نمی‌شود ما انتشارات نداشته باشیم. آقای قدیانی می‌خواست به ما فردی را معرفی کند اما به ما برخورد. من گفتم اجازه دهید من فردی را معرفی کنم. من آقای حمزه‌زاده را دعوت کردم و می‌گفت من توبه کردم که کار دولتی قبول نکنم، عمرم را از سر راه پیدا نکردام. گفتم محمد ما هستیم. گفت قسم خوردم. به یاد دارم در اتوبان چمران درباره آرزوهایمان برای انتشارات صحبت و فکر کردیم. منتها کمی طول کشید تا حمزه‌زاده وارد کار شود. روز معارفه هم معرفی مختصری انجام شد. اما اوضاع خیلی بد بود، کلی بدهی مانده بود و کتاب‌ها نیز در انبار مانده بود. ما تصمیم گرفتیم انتشارات حوزه هنری تمام شود و از آن زمان تصمیم گرفتیم که مقطع جدیدی در حوزه انتشارات شروع شود و سوره مهر شروع به کار کرد و درخشید. اعتمادها پیدا شد و خیلی سریع بعد از چندسال نشر، اول حوزه ادبیات هنر انقلاب اسلامی شد و خدمات خوبی هم داشت که مروهن مدیریت آقای حمزه‌زاده است.

حوزه هنری رویه‌های ممیزی‌های ارشاد را طی نمی‌کند؟

آن زمان طی نمی‌کرد اما الان به این شکل نیست. زمانی که موسوی نخست‌وزیر بود مجوزی داده بود، کانون و حوزه هم جزء آن بودند که نیازی به مجوز برای کتاب نبود. البته ارشاد بعدا بررسی می‌کرد و اگر برخلاف سیاست‌های نشر فعالیتی داشتیم، اصلاح می‌کردیم اما مجوزی برای این کارها نمی‌گرفتیم فلذا خلافی هم نداشتیم. در دوره ۱۸ ساله من، مجوز نمی‌گرفتیم. اگر می‌خواستیم مجوز بگیریم بیچاره می‌شدیم و الحمدلله تخلفی هم نداشتیم. البته کتابی منتشر شده بود راجع به موسیقی در قرآن که بعضی از اساتید قرآن به آن ایراد گرفته بودند که البته ایرادشان هم وارد نبود. ارشاد هم سر این موضوع تذکر داده بود و کتاب متاسفانه منتشر نشد. در آن زمان که دوره درخشانی بود چه آثاری منتشر شدند.

آن دوره‌ای که گفتید درخشان بود، چه آثاری منتشر می‌شد؟

ما زمانی کار را شروع کردیم و به‌ویژه سوره مهر شروع کرد که یک ادبیات ضدجنگ آرمان‌باخته‌ای در همه کشور به‌خصوص در میان نویسندگان ادبیات انقلاب اسلامی حاکم بود. تصاویر این بود که دوره این کارها تام شده است. یعنی آقای زم این را به ما گفتند. ما چنین اعتقادی نداشتیم و فکر می‌کردیم مردم از کارها استقبال می‌کنند؛ چراکه آنچه به‌عنوان دفاع مقدس می‌شناسیم با بهترین خاطرات مردم گره خورده است. در این دوره «دا» بیرون آمد و «او» آقای امیرخانی منتشر شد. استقبالی شکل گرفت که گفتن ندارد. در نشر انقلاب اسلامی اتفاق‌های خوبی افتاد، سلیقه‌ها بالا رفت و بقیه سعی کردند خود را برسانند. سلیقه‌ها بالا رفت، البته پشتیبانی رهبر را نباید فراموش کنیم.

حکم رئیس حوزه هنری را چه کسی می‌دهد؟

رئیس سازمان تبلیغات اسلامی با موافقت رهبر انقلاب.

شما را چه کسی به رهبر پیشنهاد کرده بود؟

آقای خاموشی. ولی آقا من را می‌شناختند اما ابتدا موافقت نکردند.

چرا؟

قره من مفصل است. رهبر انقلاب در ابتدا موافقت نکرده بودند؛ چراکه بخش مربوط در دفتر بررسی می‌کنند و نظر دفتر این بود که حوزه مشکلات زیادی دارد و مدیری می‌خواهد که سابقه کار مدیریت داشته باشد لذا رهبر گفته بودند من درنگ می‌کنم. در این بین خیر رفتن آقای بنیانیان می‌پیچد. من کربلا بودم و بزرگانی نامه می‌نویسند که از شما ممنونیم که این آقا را انتخاب می‌کنید که از حوزه هنری است. کسانی مانند آقای سرهنگی، بهبودی، رحماندوست، امیرخانی،

میرکیانی و از این دست. آقا بعد از دیدن نامه به آقای خاموشی می‌گویند معطل نکند. آقای خاموشی هم مسکرو بود. با یک تماس متوجه شدم که قرار یک دیدار در ایام نمایشگاه کتاب با رهبر است که قرار است بچه‌های حوزه باشند. من هم باید باشم. بعدها متوجه شدم که قرار است بچه‌های انتشارات سوره مهر با آقا دیدار کنند. اطلاع دادند که باید صحبت کنم. مطلبی درباره اهمیت نشر آماده کرده بودم. گفتند قرار است به‌عنوان رئیس حوزه هنری سخنرانی کنم. خیلی سخت بود اما درباره اهمیت کتاب چند دقیقه صحبت کردم. آقای خاموشی سخنرانی کردند و تشکر کردند که ایشان موافقت کردند برای انتصاب بنده. شب هم تلویزیون خبر این انتصاب را پخش کرد.

نه منظور دادمان نیست، برخی دیگر از مسئولان؟

من ارتباطم با اهل قم کم نیست. به‌هرحال لطف‌شان به من زیاد است و اگر کاری دارند من باید پیگیری کنم. اینها باورشان نیست که من مسئولیت ندارم.

کمک رهبر به حوزه هنری و سوره مهر را گفتید. منظور تفریط‌ها هم هستند در این باره توضیح دهید؟

ایشان حوزه هنری را مال خودشان می‌دانند. واقعا هم از بنیان‌گذاران حوزه هستند. هر کاری توسط حوزه انجام شده، ایشان به حوزه امید داشتند. عالم هنریکی از مواردی بود که من فکر می‌کردم بعد از انقلاب باید با آن چه کرد، لذا همیشه ایشان مشوق کارهای خوب بودند. از دوستانی که فیلم بازمانده را ساختند، پرسید می‌گویند که اولین مشوق‌شان آقا بودند. کاملا تسلط داشتند و آنها را می‌شناختند و پیگیر بودند. هنرمندان را می‌شناختند و از این حیث بسیار بهره‌مند بودیم. یکبار با حبیب ساقی رفته بودیم پیش آقا. گفتند ایشان همان ساقی خودمان است، یعنی ارتباط‌شان به این شکل زیبا بود و به نظرم ایشان مهندس و معمار ادبیات و هنر انقلاب اسلامی هستند و اگر روزی بخواهیم مکتب ادبیات و هنر انقلاب اسلامی را تدوین کنیم باید به این مساله توجه ویژه داشته باشیم.

به این بخش به درستی توجه شد و از این ظرفیت به درستی استفاده شد؟ از این پشتیبانی به درستی استفاده نکردیم. خیلی‌ها مقصر بودند.

یعنی هر کتاب‌های درستی تفریط‌ها زده شده؟

ایشان هر کتابی را می‌خواند، می‌نویسند و نهایی‌کی که اجازه می‌دهند منتشر شود، حتما هدفی دارند. اگر این نبود، ادبیات دفاع مقدس این روزگار امروزی را نداشت. حتما با حساب و کتاب بوده است.

یعنی جریان ادبیات مقاومت روی ریل درستی افتاد؟

بله، زنده شد. آن ادبیات و هنر انقلابی که در دوره زم در حال تعطیلی بود، دوباره زنده شد. با دا این اتفاق افتاد. مثلا کتاب دا را آقا بعد از چاپ ۴۰ یا ۵۰ نظر دادند و سلیقه‌شان درست است.

یعنی بیشتر به سمت خاطره‌نویسی با تاریخ شفاهی رفتید و ادبیات داستانی کمرنگ شد؟

کمرنگ نشد. ادبیات داستانی ما ضعیف بود. نمی‌توانست نسبت به اتفاقات بزرگ تصمیم بگیرد. ما آمده بودیم با عینک نویسندگان در تبعید از اتفاقی روایت می‌کردیم که پایداری مردم از خودشان بوده و هیچ‌وقت آن نگاه، نگاه پایداری رزمندگان را نداشت. ولو اینکه من نویسنده به جبهه هم رفته بودم. تاریخ شفاهی و خاطرات جبهه آبروی ادبیات داستانی ما را خرید. کمک‌مان کرد و جای خالی داستان‌نویسان را پر کرد و شرایط خوبی را فراهم کرد. من در کار اخیر از خیلی از تکنیک‌ها استفاده کردم. به نظرم این حرف‌ها بی‌منطق است. مضاف بر این، افرادی که برخلاف این می‌گویند ادله خود را مطرح نکردند. همیشه به‌ویژه خاطرات اشخاص و شخصیت‌ها خیلی پر فروش است منتها ما یک بده بستانی با هم داشتیم. من در جایی سخنرانی درباره خدمات مقابل ادبیات داستانی و ادبیات تاریخ شفاهی داشتم. این دو کمک‌هایی به هم کرده‌اند.

به جلسات پنجشنبه‌های بیت رهبری اشاره کردید. داستان چیست؟

ما از دو جهت دنبال این طرح بودیم. یکی اینکه ارتباط اهالی ادب و هنر را از دیدارهای رسمی بیشتر کنیم به این دلیل که در اردیبهشت ۹۲ محضر ایشان رفته بودیم، ایشان گفتند اگر من شرایطم اجازه دهد اولویت اول و دوم و سوم نشست و برخاست با شماست اما ممکن نیست. البته ما از قبل هم توفیق داشتیم و شنیدم در این جلسه لذت می‌برند و انگار برایشان زنگ تفریح است. ما باید به دنبال زنگ تفریح باشیم بعد از آن بود که چند بار گفتم ما باید به دنبال زنگ تفریح برای آقا باشیم. نمونه آن دیدار شاعران در ماه رمضان است. این طرح را ما دادیم؛ ارتباط اهالی فرهنگ و هنر با ایشان و مثلا به خیال خودمان زنگ تفریح برای ایشان ایجاد کرده باشیم. آذر ۹۴ آقای محمدی‌دامن تماس گرفت و گفت ایشان گفتند که چون به طرف زمستان می‌رویم پنجشنبه‌ها مقداری وقت دارم، برای این کار برنامه بریزید. من استقبال کردم و تا شب عده‌ای از گروه‌های مختلف را آماده کردیم و بعد از آن ادامه پیدا کرد. الان تعداد کمتر شده و حرف‌ها جدی‌تر شده است. خب خدا از کرونا نگذرد که این جلسه را نیز تعطیل کرد. هر سال در پاییز و زمستان این جلسات بود که ۴۰ تا ۵۰ جلسه برگزار شد که بسیار خوب بودند.

هیچ وقت به شما انتقاد کردند؟

بله، دو سه مورد بود. مثلا درباره فیلمی به خود من در اتاقی دونفره با احترام گوشزد کردند. بعدا کمی اصلاحش کردیم. کارگردان فیلم و تهیه‌کننده هم نفهمیدند که ما این صحبت را داشتیم و همیشه با احترام برخورد می‌کردند. یک بار هم نقدی درباره محلی نوشته بودم. ایشان تذکری به من داده بودند که به جای انتقاد از آنها این نصایح را به گوش‌شان برسانیم اما خب کسی از من نمی‌خواست. آقای محمدی می‌گفت اینها را برای آقا بنویسم. توداری مظلوم واقع می‌شوی اما گفتم مگر من فلائی هستم که مقابل آقا بایستم. خب حتما خوب نمی‌شد. در اردیبهشت ۹۲ بعد از این تذکر فرمودند که من گزارش حوزه هنری را خواندم لطف خدا بود. البته تعریف و لطف بسیار زیاد بود. باز هم تاکید کنم ما تیم بودیم و شب و روز کار می‌کردیم و مدیران من بسیار کم به خارج از کشور می‌رفتند. زمان من آقای حمزه‌زاده غیر از لبنان که در آن زمان برنامه‌های مشترک داشتیم و یک بار هم به افغانستان، جای دیگری نرفت. یعنی مدیران ما واقعا دنبال چیزی نبودند و کار می‌کردند. معاونان من اگر از من بالاتر نبودند، کمتر هم نبودند. معاون سینمایی حمزه‌زاده بود. معاون هنری من فاضل نظری بود که مدیر خوب و هنرمند مطرحی است. آقای استاد زین‌البور معاون آموزشی بود و عمده نیروهای جوانی که در حوزه رسانه و سینما هستند و مستند سازند، پرورش یافته محلی هستند که ایشان مدیریتش است. این مهم است که آدم واقعا با افراد بزرگ‌تر از خودش کار کند.

ادامه از صفحه ۱۱

۱۲